

جستاری در چیستی و چگونگی مسخ انسان

محمدتقی شاکر اشتیجه *

محمود قیومزاده **

چکیده

مسئله مسخ انسان از جمله موضوعاتی است که در قرآن کریم به آن اشاره رفته است. البته مسخ مطرح شده در قرآن، تفاوتی ماهوی با تناسخ در سایر ادیان و مکاتب دارد. در خصوص تبیین چیستی مسخ و بیان چگونگی دگرگونی و تبدیل - که آیا ظاهری و در صورت یا باطنی و در سیرت است - دیدگاه‌های متفاوتی ابراز گردیده است. مقاله حاضر با تبیین و تحلیل داده‌ها و یافته‌های مطالعاتی در این موضوع، با رویکردی توصیفی - تحلیلی پس از تبیین مسئله مسخ و انواع و چگونگی آن از نگاه قرآن و روایات، به تبیین دیدگاه‌ها در این خصوص می‌پردازد و امکان جمع میان این نظرات یا تقابل آنها را بررسی می‌نماید؛ همچنین زوایای مهمی از این مسئله را آشکار کرده و مجهولاتی چند در این حوزه را پاسخ گفته و به این نتیجه رسیده که مسخی که قرآن بیانگر آن است، گونه‌ای خاص از دگرگونی است و تعارضی میان آن و مبانی عقلی و نقلی نیست و تحقق تجلی تام و کامل آن در عالم آخرت خواهد بود.

واژگان کلیدی: قرآن، مسخ، جسم، روح، تناسخ.

* دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث

** دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۴/۳۱

مقدمه

از نگاه قرآن انسان دارای دو ساحت است؛ افزون بر بُعد جسمانی او و مراحل شکل‌گیری آن، که در آیاتی از قرآن کریم به تصویر کشیده شده، به ساحت دیگر انسان نیز توجه ویژه شده است (ر.ک به: مؤمنون، ۱۴-۱۲؛ سجد، ۹). در بینش اسلامی، حقیقت انسان را روح جاودانه او تشکیل می‌دهد و جسم گرچه ابزار عمل برای روح است، ولی در حقیقت انسانی نقش ندارد. بینش بنیادین قرآن درباره انسان و پیوند و هویت الهی او^۱، این پرسش را مطرح می‌کند که از نگاه قرآن فراموشی خویشتن خویش و ساحت اصلی انسان که در تلازم با فرع‌انگاری خداست^۲، چه تحول و تغییری در او به‌وجود می‌آورد؟ آیا دگرگونی ژرف روحی انسان ممکن است عاملی برای پدیدار شدن تحولات جسمانی باشد و انسانی که در باطن، هویت و اصالت خویش را از دست داده است، دگر شدن مادی و ظاهری برای او امری قابل تحقق است؟ نیز آیا علاوه بر تغییر جسمانی، دگرگونی کامل روحی و تبدیل روح انسانی به روح حیوانی صورت‌پذیر است؟ پرسش و کنکاش در دگرگونی انسان، مراتب و منازل متفاوتی از ساحت او را دربر می‌گیرد و ضرورت آن را نمایان می‌سازد. بررسی این مسائل به آشکار ساختن حقایق مهمی در انسان می‌انجامد که راهیابی به پاسخ سؤالاتی دیگر همانند چرایی اصرار بر انحراف و عدم پذیرش حقیقت و مسائلی از موضوع پر رمز و راز معاد را هموار می‌سازد.

واژه‌شناسی مسخ

واژه «مسخ» به‌معنای عوض شدن و تحویل در شکل و صورت بوده و مفید گونه خاصی از دگرگونی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۶۸؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۲۰۶). ابن‌منظور با قید "افیح منها" گونه‌ای تغییر خاص را در تبیین واژه مسخ گنجانده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۵۵). بیشتر ارباب لغت مسخ را دارای دو گونه خُلَقی و خَلَقی دانسته‌اند. با توجه به قید مطرح‌شده توسط ابن‌منظور می‌توان گفت مسخ نوعی خاص از تغییر و دگرگونی است که در آن صورت و

۱. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما از آن خداییم و به‌سوی او بازمی‌گردیم» (بقره، ۱۵۶).

۲. «تَسْوَأُ اللَّهِ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خودفراموشی گرفتار کرد؛ آنها فاسقان‌اند» (حشر، ۱۹).

خلقت از حالت اصلی به صورتی زشت‌تر و پست‌تر تحول می‌یابد (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۳۳۰؛ فیومی، بی‌تا، ص ۵۳۷؛ طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۳۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۷۳).
 یادکرد مسخ در کلام اندیشمندان اسلامی به دو گونه است:
 ۱. مسخ عینی یا جسمی، که ویژه صورت و طبیعت ظاهری است.
 ۲. مسخ اخلاقی یا درونی؛ به این معنا که انسان دارای اخلاقی پست و صفاتی ناپسند گردد و از همین رو به حیواناتی دارای این ویژگی‌ها - همانند کلب و خنزیر - تشبیه شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۱۰۴؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۲۵۷).

قرآن و مسئله مسخ

در قرآن کریم تنها در یک مورد از واژه مسخ استفاده شده است: «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَلَا يُرْجَعُونَ؛ و اگر بخواهیم، آنها را در جای خود مسخ می‌کنیم [و به مجسمه‌هایی بی‌روح مبدل می‌سازیم] تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند» (یس، ۶۷)؛ اما در چهار مورد درخصوص گروهی از انسان‌ها حقایقی را بیان کرده که حکایتگر تغییر ماهیت و تبدیل آنها به حیوان بوده و بیانگر جلوه‌های تحقق مسخ است (ر.ک به: مائده، ۶۰؛ اعراف، ۱۶۶-۱۶۳؛ نساء، ۴۷ و ۱۵۴؛ بقره، ۶۵). این آیات نمایانگر آن است که این مسئله پیوندی وثیق با رویکرد و عملکرد گروهی از بنی‌اسرائیل دارد.

دقت در حیل‌های بنی‌اسرائیل روشن می‌نماید که آنها امتی بوده‌اند که جز در برابر لذات و کمالات مادی تسلیم نشده و لجوج‌ترین امت‌ها در پذیرفتن توحید بوده‌اند و به‌هیچ‌وجه به حقایق ماورای حس ایمان نمی‌آوردند. همین خصلت و خوی ایشان باعث شد که عقل و اراده آنها تحت فرمان و انقیاد حس و ماده باشد و هرچه را ماده‌پرستی صحیح بدانند - هرچند که حق نباشد - قبول کنند و تنها سخنی را که حس تصدیق کند، بپذیرند. نتیجه این پستی و کوتاه‌فکری‌شان نیز این شد که در گفتار و کردار خود دچار تناقض شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۱۰). در نتیجه، جریان تشریح حکم ممنوعیت صید، منجر به لعنت گروهی از ایشان و مسخ شدن طایفه دیگرشان شد (همان، ج ۱۲، ص ۳۷۰-۳۶۹).

براساس گزارش قرآن، گروهی از یهود که عمدتاً از طریق صید ماهی امرار معاش می‌کردند، طبق برنامه‌ای که خداوند متعال مقرر فرموده بود، جهت صید ماهی به جز روزهای شنبه، در دیگر روزهای هفته آزاد بودند و در روز شنبه برای آنها لازم بود که به عبادت خداوند مشغول باشند. اما آنها با وجود آگاهی کامل از این حکم، با مکر و حيله توان خود را در روزهای شنبه نیز جهت صید آبریزان صرف می‌کردند و در توجیه رفتار خویش مدعی بودند که ما از خوردن ماهی در روز شنبه منع شده‌ایم، نه صید آن؛ در نتیجه روز شنبه صید کرده و در روزهای دیگر می‌خوردند. استمرار بر مکر و حيله و نافرمانی از دستور الهی، اسباب مسخ آنان را فراهم نمود و آنها را به صورت میمون و بوزینه درآورد. قرآن کریم مسخ این گروه را به رفتار و نیت‌های آنان پیوند داده است.

قرآن و زمینه‌های دگرگونی در سرشت انسان

در آیات متعددی از قرآن به عوامل تغییر و دگرگونی فطرت و سرشت انسان اشاره شده است. با مرور این آیات می‌توان این علل و زمینه‌ها را در موارد ذیل برشمرد:

۱. پرستش غیر خدا و تسلیم شدن در برابر غیر او (بت‌پرستی) (ابراهیم، ۹؛ حج، ۷۱)؛
۲. پیروی از شیطان (جن و انس) و هوای نفس (آل‌عمران، ۱۴۹؛ نساء، ۱۱۹)؛
۳. تقلید کورکورانه از پیشینیان (اعراف، ۹۵؛ توبه، ۲۳)؛
۴. لجاجت و انکار آیات الهی و ملاقات با خداوند (بقره، ۸۵؛ نحل، ۱۰۸)؛
۵. نافرمانی از اوامر الهی (هود، ۶۳؛ فاطر، ۳۹).

در حقیقت این امور اسباب فراموش شدن حقیقت انسان را فراهم و این فراموشی و غفلت از خدا و سرسپردگی به غیر پروردگار موجب دگرگونی انسانیت انسان و تغییر روحی او می‌گردد. طبق بیان قرآن، فراموشی خدا و انکار آیات الهی زمینه‌ساز دگرگونی نفس و باطن انسان و خودفراموشی و غفلت از حقیقت اوست: «سُوا اللّٰهَ فَاَنْسَهُمْ اَنْفُسَهُمْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ» (حشر، ۱۹)؛ همچنان که مسخ‌شدگان از یهود با سهل‌انگاری در پذیرش اوامر الهی و به فراموشی سپردن واقعیت با تأویل و توجیه آن، درهای فراموشی حقیقت خویش را گشوده و زمینه تحقق دگرگونی در خود را ایجاد نمودند. آیات قرآن این امر را زیان و خسران واقعی می‌داند (انعام، ۱۲؛ زمر، ۵۴).

با آنچه بیان گردید، روشن می‌شود که مسئله مسخ در ارتباط و برپایه پذیرش وجود فطرتی خدایی برای انسان می‌باشد؛ چراکه در غیر این صورت برای این لوح نانوشته، تغییر، دگرگونی و مسخ معنا نخواهد داشت و این خود هر انسانی است که لوح وجود خویش را از ابتدا می‌آراید. مسئله وجود فطرت و معرفت به خدا در انسان، خود گفتاری مستقل و پراهمیت می‌باشد که آیات ۱۷۲ سوره اعراف و ۳۰ سوره روم بر آن دلالت می‌نمایند (ر.ک به: شاکر اشتهیجه و محمدی احمدآبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۰-۸۱). نکته‌ای که آیات مسخ در پیوند با موضوع فطرت بر آن دلالت دارد، تأثیر عمل و رفتار انسان بر روح او و همچنین تبیین تأثیر روح بر جسم آدمی در دنیا می‌باشد - که توضیح آن در ادامه خواهد آمد - که این امر می‌تواند در رهیافت مسائلی از معاد نیز فهم دقیق‌تری ایجاد نماید.

در تبیین و تفسیر آیاتی که به بیان مسئله مسخ پرداخته‌اند، میان اندیشمندان اسلامی اتفاق نظر وجود ندارد؛ محدوده مسخ و امکان حداکثری و حداقلی دگرگونی انسان از لحاظ روح و جسم و تبعیت روح از جسم یا جسم از روح در این تغییر و دگرگونی، اموری هستند که دیدگاه‌ها و مبانی متفاوتی در رابطه با آنها مطرح گردیده است. در این نوشتار سعی شده ضمن دسته‌بندی آرای مطرح‌شده، به نتایج و پیامدهای آنها نیز اشاره شود. فهم دقیق مسئله مسخ با تمایز میان این امر و تناسخ ممکن است. به عبارتی در ابتدا باید به این پرسش پاسخ گفته شود که پذیرش مسخ جسمانی با تأکید قرآن بر تحقق معاد و رد تناسخ سازگار است؟ پس از روشن شدن پاسخ این سؤال و بررسی تطبیقی میان دیدگاه‌های مطرح در چگونگی مسخ، به سؤالاتی از این دست پاسخ داده خواهد شد: مسخی که قرآن از آن خبر می‌دهد، معجزه بوده یا نه؟ سرنوشت مسخ‌شدگان چگونه شد؟ آیا مسخ در امت‌های دیگر هم محقق شده و می‌شود؟ رابطه حیوانات موجود با مسخ‌شدگان چگونه است؟

مسخ و تناسخ

تناسخ از موضوعات پرقدمت در علم‌النفس است. باور به تناسخ در میان ملل و اقوام پرشماری از امور یقینی و حتمی شمرده می‌شود (فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۴۳۱). تناسخ عبارت است از تعلق یافتن نفس و روح شخصی که جان داده است، به بدن‌هایی دیگر در همین دنیا، به گونه‌ای که به تدبیر و تصرف و

اکتساب در بدن جدید بپردازد (فتنازانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۸). ابن‌سینا در تعریف تناسخ آورده: تناسخ آن است که نفس رهاکننده بدن، به بدنی دیگر بازگشت نماید (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۱۰۸).

بیشتر اندیشمندان مسلمان به فراخور توان خویش با براهین عقلی بر استحاله تناسخ پافشاری نموده‌اند. ملاصدرا در فصلی با عنوان «قاعدة فی بطلان التناسخ» (رک به: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۵۵۸-۵۵۷) و نیز در «الإشراق التاسع فی أن النفوس لا تتناسخ» (رک به: همو، ۱۳۶۰، ص ۲۳۲) به انواع تصورات برای مفهوم تناسخ می‌پردازد و تناسخ منفصل یا ملکی را به سه نوع نزولی، صعودی و متشابه تقسیم، و ادله بطلان آن را ذکر می‌نماید. هرچند برخی محال بودن تناسخ را امری قریب به بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌دانند (رک به: فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۴۵۴-۴۵۳)، اما به‌اجمال باید گفت برای ابطال تناسخ به ادله گوناگونی استدلال شده است؛ از ادله روان‌شناختی گرفته، چون این‌همانی فرد در حالت و زندگی اول و دوم یا وحدت شخصیت که امری وجدانی است و لزوم یادآوری و در ذهن داشتن اطلاعات در دو مرحله فرضی حیات، تا ادله فلسفی مانند عدم امکان انتقال عرض، با این بیان که روح عرض بر جسم و ماده خود است، محال بودن انتقال نفس منطبع در یک ماده به ماده دیگر و نیز عدم امکان برگشت روح و فصل انسان و نفس او از قوه به فعل و لزوم تعلق دو نفس به یک بدن، و لزوم تعطیل نفس و تعلق نفس به بدن نامستعد، که امری محال است (رک به: همان، ص ۵۰۸-۴۵۳؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۲۳۲).

از مهم‌ترین مسائل مرتبط با موضوع مسخ، تبیین مرز و تفاوت میان مسخ و تناسخ است. در تبیین مسخی که در قرآن مطرح شده، سه تفسیر عمده وجود دارد (که تبیین آن در ادامه خواهد آمد). برداشت گوناگون از تفسیر مسخ، در پاسخ به سؤال از تفاوت مسخ و تناسخ نیز مؤثر است. از دیدگاه قائلین به مسخ جسمانی، مسخ عبارت است از تبدل صورت و تغییر آن. در این نگاه، بحثی از جابه‌جایی نفس و روح مطرح نمی‌باشد. در واقع با این تفسیر، مسخ تعلق گرفتن نفس ممسوخ به بدن موجودی دیگر - حیوان - نمی‌باشد، بلکه آنچه در مسخ اتفاق می‌افتد، تغییر و تبدیلی است که در صورت و ظاهر انسان ممسوخ ایجاد می‌شود و او را به شکل میمون یا خوک درمی‌آورد. اما تناسخ مسئله‌ای مربوط به حوادث پس از مرگ است که در آن ادعای تعلق نفس و روح فرد مرده به بدن‌هایی دیگر در همین دنیا مطرح است تا روح انتقال یافته با بدنی جدید به تدبیر و تصرف و

اكتساب بپردازد (نفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۸-۳۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۶). از این رو میان مسئله تناسخ و مسخ تفاوتی ماهوی وجود دارد.

شریف مرتضی در بیان تفاوت مسخ با امور محال می‌نویسد: از نظر ما مسخ امری محال نیست؛ آنچه ما آن را محال می‌دانیم، صیوروت موجود حی و زنده‌ای که انسان است به موجود زنده‌ای که فرد یا خنزیر است، می‌باشد؛ در حالی که مسخ تغییر یافتن صورت موجود زنده که انسان است به بهیمه گشتن است (علم‌الهدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۳). علامه مجلسی با رد اخباری که دلالت بر تناسخ دارد، به توجیه آنها مبادرت می‌ورزد و در این رابطه می‌نویسد: نمی‌توان به ظاهر این اخبار که شاذ هم می‌باشند، تمسک نمود و لازم است آنها را یا به مسخ یا اموری دیگر تأویل برد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۶). در نتیجه تفاوت مسخ با تناسخ در این دیدگاه عبارت است از اینکه در مسخ انتقال روح از بدنی به بدنی دیگر صورت نمی‌پذیرد، بلکه تنها صورت و ظاهر جسم و بدن تغییر می‌یابد؛ در حالی که در تناسخ روح از بدنی به بدنی دیگر غیر از بدن‌های مثالی انتقال می‌یابد، که تمام مسلمانان بر نفی آن اجماع دارند.

اما ملاصدرا در دیدگاه مسخ روحی و جسمی که خود طلایه‌دار آن می‌باشد، با تقسیم مسخ به متصل و منفصل، بین این دو قسم تفاوت قائل شده و از این دو، مسخ منفصل را محال می‌داند.

صورت‌های مسخ از منظر ملاصدرا

در یک نگاه از دیدگاه صدرا، مسخ به دو گونه قابل نگرش است:

۱. نفس از بدن انسان هنگام مرگش به بدن حیوانی دیگر هنگام ولادتش منتقل گردد. این همان مسخ معروف در نزد تناسخیه است که ادعا و امری باطل و پوچ نزد محققین است.
۲. شخص واحدی از صورت خود به صورت حیوانی دیگر متحول شود. این امکان‌پذیر است و دلیلی بر محال بودنش نداریم.

صدرالمتألهین در تبیین چگونگی تحقق و وجه صورت دوم می‌نویسد: علت امکان نوع دوم این است که بدن‌ها تابع نفوس اند و شکل‌ها و صورت‌ها از مبدأ به واسطه نفوس بر بدن‌ها متجلی می‌شوند - به همین جهت زمانی که نفس به واسطه شهوت، غضب، ترس، شادی و مانند آن تغییر کند، بدن تغییر می‌کند - بنابراین بعید نیست که بعضی نفوس به درجه‌ای از پستی و اصرار بر آن

برسند که بدن را تحت تأثیر خود قرار دهند؛ به گونه‌ای که بدن هم‌شکل و متناسب با آن خُلق درآید. در نتیجه ظاهر نیز به تبع باطن به نحو اتصال دچار مسخ شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۷۳).

وی ادله بطلان تناسخ را تنها در صورت اول جاری می‌داند؛ از این رو انسلاخ نفس از بدن طبیعی به بدن طبیعی دیگر که منفصل و جدا از اولی است را امری ممتنع و شواهد و دلایل محال بودن نسخ را ناظر به وجه و شکل اول از دو صورت منفصل و متصل مسخ می‌شمرد. وی می‌افزاید: آنچه در بنی اسرائیل واقع شده و قرآن به آن خبر داده، از سنخ مسخ متصل می‌باشد و وجه هلاکت آنها که روایات به آن اشاره دارند، زوال عقل آن گروه می‌باشد که در نتیجه عدم امکان تدبیر غذای مناسب با بدنشان، پس از چند روز تحقق یافته است (همان، ص ۴۷۴-۴۷۳).

صدرالمتألهین در **مفاتیح الغیب** در فصلی با عنوان «قاعدة فی بطلان التناسخ» و نیز در **شواهد الربوبیه** در «الإشراق التاسع فی أن النفوس لا تتناسخ» به انواع تصورات برای مفهوم تناسخ پرداخته است و با اشاره به سه گونه از معنای قابل تصویر برای مفهوم تناسخ، دو نوع آن را مربوط به عالم دنیا و نوع سوم را مربوط به عالم آخرت معرفی می‌کند و از میان این سه گونه، تنها یک قسم را باطل و ناصحیح می‌شمرد. از دیدگاه وی آنچه در جریان مسخ دسته‌ای از یهود روی داده، مسخ باطن و به تبع آن مسخ ظاهر آنها و تبدیل‌شان به بوزینه بوده است (ر.ک به: همو، ۱۳۶۳، ص ۵۵۸-۵۵۷؛ ۱۳۶۰، ص ۲۳۲). وی در جواب تفتازانی که با حمله به فلاسفه، بسیاری از آنها را قائلین به تناسخ معرفی نموده - و بر این باور است که فلاسفه به تأویل آیاتی مثل «کونوا قردة خاسئین» (بقره، ۶۵؛ اعراف، ۱۶۶) پرداخته و آن را مربوط به بعد از مفارقت روح می‌دانند، درحالی که نصوص قطعی از قرآن و احادیث بر خلاف کلام آنها دلالت دارد - بیان می‌کند که فلاسفه به تناسخ مصطلح و معروف معتقد نمی‌باشند، بلکه مرادشان «مسخ» باطن می‌باشد. ملاصدرا در دفاع از بزرگان و قدمای فلاسفه در این زمینه در **اسفار آورده**:

و ظنی أنّ ما هو منقول عن أساطین الحکمه كأفلاطون و من قبله من أعاضم الفلاسفه

مثل سقراط و فیثاغورس و آغاناذیمون و إنباذقلس من إصرارهم علی التناسخ لم

یکن معناه إلاً الذی ورد فی الشریعه (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۶).

در واقع مذهب حکما در این جهت که نفوس انسانی در آخرت بر صورت اعمال و نیاتشان محشور می‌گردد، موافق مذهب انبیا (علیهم‌السلام) است.

در مجموع در تمایز میان مسخ و تناسخ می‌توان گفت در مسخ انتقال روح از بدنی به بدنی دیگر صورت نمی‌پذیرد، بلکه تنها صورت بدن تغییر می‌یابد، اما در تناسخ روح از بدنی به بدنی دیگر - غیر از بدن‌های مثالی - انتقال می‌یابد، که تمام مسلمانان بر نفی آن اجماع دارند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۶).

مسئله مسخ و استحاله بازگشت چیزی از فعل به قوه

با پذیرش این نکته که هر موجودی که از نظر وجود دارای کمال بیشتری باشد، محال است بازگشت نموده و به موجودی ناقص‌تر از خود تبدیل شود و درعین حال همان موجود اول باشد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا محال نیست وجود انسان - که وجودی قوی‌تر از وجود سایر انواع حیوانات است - بازگشت نماید و به واسطه مسخ، حیوانی دیگر شود؟ این پرسش مترتب بر رابطه مسخ و تناسخ قابل پیگیری است.

علامه طباطبایی در پاسخ - براساس دیدگاه خود در مسخ و دیگر مبانی خود، مانند پذیرش حرکت جوهری - با پذیرش محال بودن بازگشت مجدد به قوه برای چیزی که از قوه به فعلیت رسیده، بر این باور است که مسخ از مصادیق این امر محال نمی‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۷). وی در توضیح این دیدگاه می‌نویسد: صورت انسانی، افعال و به‌دنبال آن احوالی دارد که با تکرار و تراکم آن احوال به تدریج صورت خاص و جدیدی برای او پیدا می‌شود. اگر تصور کنیم صورت انسانیت فردی از انسان‌ها به گونه یک نوع از حیوانات درآمده باشد، در این فرض صورت حیوانی روی صورت انسانی نقش بسته و این شخص مثلاً انسانی است خوک یا میمون یا هر حیوان دیگری. دلیلی بر محال بودن تجسم نفسانیات و صورت‌های نفسانی و ظهور آن از باطن به ظاهر در دنیا - همان‌گونه که در آخرت بی‌شک مجسم خواهد شد - وجود ندارد؛ زیرا نفس انسانیت در ابتدای حدوثش بدان جهت که نقشی نداشت، پذیرای هر نفسی بود؛ از این رو می‌تواند به صورت‌های خاصی متنوع گردد و در نتیجه بعد از ابهام، مشخص و بعد از اطلاق، مقید گردد. از این رو انسان مسخ‌شده انسانی مسخ‌شده است، نه اینکه مسخ‌شده‌ای فاقد انسانیت باشد (همان، ص ۲۰۶). بنابراین

می‌توان گفت تناسخ این است که نفس انسان بعد از دستیابی به نوعی از کمال و جدا شدن از بدن، به بدن دیگری منتقل گردد که در این صورت اگر آن بدن، خودش نفس داشته باشد، وحدت کثیر و کثرت واحد که امری محال است پیش می‌آید، و اگر نفس نداشته، مستلزم این است که چیزی که به فعلیت رسیده، دوباره به قوه بازگشت کند و این نیز امری محال است (همان، ص ۲۰۹). همچنین علامه با این بیان نتیجه می‌گیرد که گفتار ما ربطی به موضوع تناسخ نخواهد یافت و تمایز آن دو روشن است.

نگاه عرفا، فلاسفه و متکلمین به مسخ

آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آؤْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا؛ ای کسانی که کتاب [خدا] به شما داده شده! به آنچه [بر پیامبر خود] نازل کردیم - و هماهنگ با نشانه‌هایی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت‌هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم، همان‌گونه که «اصحاب سبت» را دور ساختیم و فرمان خدا در هر حال انجام‌شدنی است» (نساء، ۴۷) از جمله آیاتی است که به مسخ گروهی از یهود اشاره دارد؛ همان انسان‌هایی که خداوند از آنها به «اصحاب السبت» تعبیر می‌نماید و این‌گونه به‌اجمال به سبب ایجاد دگرگونی در آنها اشاره کرده است. در این باره که اساساً تغییر و تحولی که قرآن از آن خبر می‌دهد مجازی یا حقیقی بوده و سپس بررسی اینکه تحول آنها در ساحت روح یا جسم یا هر دو ساحت بوده است، آرا و نظرات مطرح‌شده در سه شاخه جای می‌گیرد: گروهی همانند ابن‌عربی تحقق مسخ را تنها در ساحت باطن می‌دانند، گروهی همچون آلوسی و بیشتر متکلمین مانند سید مرتضی و تفتازانی آن را در مرحله ظاهر و صورت می‌دانند و گروهی مانند ملاصدرا و فخر رازی قائل به تحقق مسخ در هر دو ساحت انسان و ترتیبی بودن این مسئله، یعنی نخست وقوع مسخ باطن و به‌تبع آن تحقق مسخ ظاهر می‌باشند. هریک از این دیدگاه‌ها نیازمند تبیین و بررسی می‌باشد که در ادامه می‌آید.

دیدگاه اول: تحقق دگرگونی در روح

اندیشوران این دیدگاه با پذیرش امکان مسخ ظاهری و باطنی بر این باورند که تحقق کامل مسخ در دنیا امکان ندارد و آنچه برای اقوامی از یهود محقق گردید، همان امری است که در هریک از

انسان‌ها امکان و احتمال تحقق آن وجود دارد و آن، تنزل رتبه روحی و درجه انسانیت است. با این توصیف مسخ در این دیدگاه مسخ اخلاقی می‌باشد. از نگاه محیی‌الدین عربی^۱، مسخ دو مرحله دارد: یکی در دنیا و دومی پس از مرگ در نشئه آخرت. از این‌رو تغییر شکل و ظاهر انسان در دنیا تحقق نمی‌یابد. وی ذیل آیه «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آغْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ به‌طور قطع از حال کسانی از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده‌اید! ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌هایی طردشده درآیید» (بقره، ۶) با اشاره به اسباب هدایت - یعنی کتاب الهی و احکام و شرایع از سوئی و وجود عقل از سوی دیگر برای دوری انسان‌ها از زشتی‌ها و عالم سفلی - معتقد است انسان‌ها با دوری از سرشت خود و آلودگی به صفات حیوانی، مرتبه روحی خود را در سطح حیوانی تنزل می‌دهند و استعداد های فطری خود را زایل و تباه می‌سازند؛ در نتیجه انسان در دنیا به سراشیبی تبدیل شدن به حیوانات از جهت روحی می‌افتد. وی عامل مسخ را خود انسان‌ها و مَحْمِلِ آن را روح و نفس انسان معرفی می‌نماید. بر این اساس ابن‌عربی مسخی که قرآن از آن خبر می‌دهد را مسخ روحی و روانی می‌داند که این دگرگونی درونی توسط انسان در هر زمان و مکانی با ایجاد شرایط آن ممکن می‌باشد و مخصوص آن گروه نبوده است.

هی النفس إن تهمل تلازم خساسة و إن تتبعت نحو الفضائل تهيج

اگر نفس رها گردد، با پستی همراه می‌شود و اگر به سمت فضائل برانگیخته

شود، تعالی می‌یابد (ابن‌عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۹-۳۸).

دیدگاه دوم: مسخ جسمانی

پیروان این نگاه علاوه بر پذیرش تحقق تنزل روحی انسان‌ها یا همان مسخ اخلاقی، به مرحله‌ای پس از این امر، یعنی تحقق مسخ جسمانی نیز معتقد می‌باشند. بر این اساس انسان‌های نافرمانی که قرآن کریم از آنها خبر می‌دهد، پس از کوردلی و سقوط از مرتبه انسانی و شباهت

۱. در انتساب کتاب تفسیری مشهور به تفسیر ابن‌عربی به محیی‌الدین عربی اختلاف است؛ محققین معتقدند نویسنده کتاب مذکور عبدالرزاق کاشانی است. به‌رحال این مسئله در اصل موضوع بحث دخالتی مستقیم ندارد؛ چراکه عبدالرزاق نیز از بزرگان عرفا دوره خویش، و در عرفان مروج مکتب ابن‌عربی است.

رفتاری به حیوانات، در ساحت جسمانی نیز دچار تحول و دگرگونی اساسی شدند. سید مرتضی، تفتازانی، علامه مجلسی، آلوسی و علامه طباطبایی از پیروان این دیدگاه می‌باشند؛ هرچند در تبیین و برخی امور دیگر در این مسئله با هم اختلاف دارند. سید مرتضی دلیل پذیرش امکان و تحقق مسخ در ساحت جسم را طبق مبنای خود نسبت به اخبار آحاد - که به عقیده وی خبر واحد موجب علم نمی‌شود - آیات ۶۵ سوره بقره و ۶۳ سوره مائده می‌داند (علم‌الهدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۳).

از ظاهر کلام تفتازانی در **شرح المقاصد** استفاده می‌شود که جنبه مسخ ظاهری اهل قریه برای او بیشتر مورد توجه است تا تبیینی مرتبط و پیوندخورده با باطن مسخ‌شدگان و تأثیر مسخ باطن در ظاهر، آن‌گونه که در دیدگاه سوم مطرح خواهد شد؛ زیرا وی جابه‌جایی نفس و روح در مسخ را نفی، و معتقد است آنچه در مسخ اتفاق می‌افتد، تغییر و تبدیلی است که در صورت و ظاهر انسان ممسوخ ایجاد می‌شود و او را به شکل میمون یا خوک درمی‌آورد (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۹-۳۸).

مرحوم علامه مجلسی نیز در باب ۴۲ «تممة کتاب السماء و العالم» **بحار الانوار** در بحثی طولانی که در حقیقت نفس و روح و مسائل پیرامون آن مطرح نموده است، به موضوع مسخ و تناسخ می‌پردازد. وی پس از نقل کلام سید مرتضی در مورد حکم مسخ، فهم خویش از کلام سید مرتضی را این‌گونه بیان می‌دارد: «ظاهر کلامه رحمه الله أولا و آخرا أنه عند المسخ يخرج عن حقيقة الإنسانية و یدخل فی نوع آخر» (ر.ک به: مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۴-۱۱۲). اما به نظر می‌رسد آنچه سید مرتضی نگاشته، با برداشت علامه مجلسی از کلام وی متفاوت است؛ چراکه مرحوم سید با صراحت در مسئله یازدهم از مسائل الطرابلسیات الثالثه که رساله‌ای است از سؤالاتی متنوع، ذیل عنوان «بحث فیما ورد فی المسوخ» به نفی این دیدگاه می‌پردازد (ر.ک به: علم‌الهدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۳). مرحوم مجلسی در بیان دیدگاه خود می‌نویسد: اگر امتیاز نوع انسان را به هیكل و شکل و هیئت او بدانیم، در این صورت انسان مسخ‌شده پس از مسخ میمون و خوک است و دیگر انسان نخواهد بود، و اگر امتیاز انسان را از سایر حیوانات به روح مجرد یا ساری در بدنش بدانیم - که دیدگاه صحیح همین است - در این فرض انسانیت ممسوخ با مسخ باقی خواهد ماند و از بین نمی‌رود: «و کان إنسانا فی صورت حیوان و لم یخرج من نوع الإنسان و لم یدخل فی نوع آخر» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۳). وی

مستند دیدگاه خود را دو روایت دانسته که دلالت دارند بر اینکه گروه مسخ‌شده از یهود، انسانیت خویش را - که عقل و شعور نشانه آن می‌باشد - از دست ندادند، گرچه قادر بر سخن گفتن نبودند (همان، ص ۱۱۴).^۱

آلوسی در **روح‌المعانی** - که تفسیری اجتهادی - عرفانی است - در رابطه با مسئله مسخ مدعی تحقق آن به صورت حقیقی است؛ یعنی او بر این عقیده است که یهودیان آن قریه در شکل ظاهری تبدیل به قرده شدند و این اندیشه را دیدگاه بیشتر ارباب تفسیر می‌داند. وی در زمینه تغییر و تبدل روحی مسخ‌شدگان کلام صریحی ندارد، هرچند از اظهارنظری که در رابطه با جایگاه نحوی «قرده» و «خاسئین» بیان نموده است، می‌توان تمایل وی به پذیرش تحقق تبدل و تغییر تنها در صورت و جسم اهالی آن شهر را استفاده نمود. در نتیجه گرچه حقیقت آن گروه که روح انسانی ایشان بود، بسیار تنزل یافت، اما متحول نگشت. او در این رابطه می‌نویسد: «به این قول که خاسئین صفت برای قرده باشد، اشکال شده؛ زیرا لازم بود خاسئه گفته شود؛ چراکه جمع با واو و نون برای غیر ذوی‌العقول محال است. از این اشکال به سه گونه پاسخ داده شده است: ۱. از باب تشبیه آنها به عقلا؛ ۲. به اعتبار اینکه قبلاً عاقل بودند؛ ۳. به اعتبار اینکه با مسخ تنها صورت آنها تغییر کرده، اما حقیقت آنها باقی است». آنگاه در تأیید دیدگاه سوم می‌نویسد: «از آن رو که روایت‌شده یکی از افرادی که نزدیکانش را نهی کرده بود، آنگاه که نزد وی آمد و به وی گفت: آیا تو را نهی نکردم، وی در پاسخ گفت: آری، سپس اشک بر صورتش جاری شد. آیه متعرض این نکته نشده که آنها به خوک تبدیل شده باشند، اما قتاده روایت کرده که جوانان به میمون و پیرها به خوک تبدیل شدند» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۸۴).

از این گفتار همچنین استفاده می‌شود که آلوسی معتقد است ظاهر آیات مسخ، دلالتی بر مسخ ظاهری ندارند و پذیرش این دیدگاه با کمک روایات ممکن است. نویسنده **البحر المحیط** نیز چنین احتمالی را جایز و صحیح شمرده و می‌نویسد: امکان دارد خداوند فهم انسانی را بعد از تبدیل آنها به میمون برای آنها باقی گذاشته باشد (آندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۹۸). همچنین علامه طباطبایی در **المیزان** تصریح دارند که انسانیت مسخ‌شدگان به کلی از بین نرفته، بلکه صورت

۱. متن این دو روایت در بررسی محتوای روایات مربوط به این موضوع طرح خواهد شد.

خوکی و میمونی به جای صورت انسانی در روح و نفس آنها نقش بسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۵).

دیدگاه سوم: تغییر جسم و روح مسخ‌شدگان

تبیین سوم، دیدگاه افرادی است که مسخ را علاوه بر تنزل روحی انسان به حد حیوانیت، به تغییر کامل روحی انسان نیز سرایت می‌دهند و همین امر را عامل تغییر جسمانی و تناسب جسم با روح بیان می‌نمایند. به‌طور مشخص ملاصدرا را می‌توان سازمان‌دهنده و پذیرنده این نگاه بیان نمود، هرچند از کلام فخر رازی نیز چنین برداشتی امکان‌پذیر است، که به تشریح آن می‌پردازیم.

ملاصدرا هرچند ابتدا کلام مجاهد^۱ - دگرگونی روحی و تغییر نفس و روح مسخ‌شدگان، نه صورت و ظاهر ایشان - را احتمال نیکویی می‌شمارد، اما از پذیرش آن به‌دلیل مخالفت چنین احتمالی با ظاهر کلام الهی خودداری می‌نماید. وی تبیین مسئله مسخ را با این سؤال آغاز می‌کند که با وجود براهین متقن و قوی در امتناع تناسخ، اگر مدعی آن باشیم که در مسئله مسخ، نفس و روح باقی می‌ماند و صورت تبدیل به حیوان می‌شود، آیا این همان تناسخی نخواهد بود که آن را محال می‌شمیریم؟ اگر بگوییم شخصی که انسان است، معدوم و قرده وجود می‌یابد، در این فرض مسخی صورت نیافته است، بلکه اهلاک و نابودی گروهی از انسان‌ها و احداث و ایجاد گروهی از حیوانات و میمون‌ها تحقق پذیرفته (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۷۲) و موضوع تغییر یافته است.

وی با توجه به مبانی فلسفی خویش در رابطه نفس و جسم معتقد است جسم حامل نفس نیست، بلکه نفس حامل جسم است و آن را در جاده زندگی به همراه خود می‌برد، همان‌گونه که باد، کشتی را می‌برد نه کشتی، باد را. او بر پایه نظریه حرکت جوهری (ر.ک به: همو، ۱۳۶۳، ص ۵۵۹) با تأکید بر عدم خلط تناسخ با آنچه قرآن به آن اشاره می‌کند، نظریه مجاز در کلام الهی را دیدگاهی صحیح نمی‌داند و معتقد به تحقق مسخ در روح و نفس انسان است، که البته در قوم بنی‌اسرائیل به سبب شدت تغییرات روح و باطن آنها منجر به بروز و تجلی آن در صورت نیز گردید.

۱. مجاهد بن جبر مکی (متولد ۲۱ق و متوفی ۱۰۳ق) از شاگردان مبرز ابن‌عباس است. وی ساکن کوفه بود. تفسیر وی تنها نقل حدیث یا اقوال صحابه نمی‌باشد، بلکه گاه از مصادر لغوی و اسالیب بیانی نیز استفاده برده است (ر.ک به: ایازی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۴-۱۳۳).

صدرالمتألهین با تقسیم مسخ به دو نوع متصل و منفصل، مسخ مورد ادعای آیات و روایات را مسخ به معنای شایع نمی‌داند؛ چراکه طبق یک تقسیم‌بندی، انتقال نفس در این عالم از بدنی به بدنی دیگر به چهار گونه متصور است:

۱. جابه‌جایی روح به بدن انسانی دیگر که به آن نسخ می‌گویند.
 ۲. انتقال روح آدمی به بدن حیوانی غیر انسان که به آن مسخ می‌گویند.
 ۳. انتقال روح به بدنی نباتی که به فسخ مشهور است.
 ۴. انتقال روح به بدن جمادی که به رسخ شهرت دارد (حسینی اردکانی، ۱۳۷۵، ص ۵۳۳).
- از دیدگاه ملاصدرا هر چهار گونه انتقال باطل و محال است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۴). وی در کتاب اسفار ادله بطلان چنین انتقالی را ذکر نموده است (ر.ک به: همان، ص ۲۱-۲)؛ آنگاه به تبیین تفاوت ماهوی مسخی که آیات قرآن کریم بر آن دلالت می‌کنند با دیدگاه قائلین به تناسخ می‌پردازد و می‌نویسد: آنچه آیات نسبت به آن گزارش می‌دهند، مسخی غیر از این مسخ مشهور است که آن را مسخ باطن می‌نامیم. در این مسخ جابه‌جایی و انتقال نفسی از بدنی به بدن دیگر تحقق نمی‌پذیرد تا ادله بطلان تناسخ شامل آن گردد. وی مسخ را دارای دو مرحله می‌شمارد: مرحله اول آن تنزل روحی به مرحله حیوانی است که مربوط به نشئه دنیا است: «لو انسلخ الإنسان عن الفطرة الآدمية بواسطة الجهل أو الرذيلة الأخرى و مسخ نوعا آخر قردا أو خنزیرا بحسب الباطن» (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۸۵). مرحله دوم، تعلق یافتن نفس انسان به بدن مناسب با آن می‌باشد که در نشئه آخرت تحقق می‌یابد (همو، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۵). با توجه به این تقسیم‌بندی، آنچه در اقوام پیشین گزارش آن رسیده، تجلی برخی واقعیت‌های قیامت و نشئه آخرت در همین دنیا به امر و خواست الهی است که آن‌هم مخصوص آن دوره و برای عبرت دیگران می‌باشد. به بیانی دیگر، رذالت و اصرار بر صفات حیوانی در آن گروه که قرآن از آن خبر می‌دهد و متابعت شهوت و آرزوهای نفس و پیروی غرض‌های دنیا سبب و زمینه تبلور باطنی شده است که تجلی کامل و فراگیر آن در آخرت خواهد بود، اما برخی تجلیات آن به امر الهی در همین دنیا ظهور و بروز کرده که نتیجه آن تبدل و دگرگونی صورت ظاهری آن گروه از یهود در همین دنیا به بوزینه و خوک است (همو، ۱۳۴۰، ص ۵۱).

از بیان ملاصدرا چنین به دست می‌آید که تعبیر مسخ دارای دو اصطلاح است: یک اصطلاح که صدرا آن را مشهور دانسته و همان تناسخ است؛ اصطلاح دوم مسخی است که قرآن حاکی از تحقق آن می‌باشد.

اما فخر رازی با وجود آنکه پرورش یافته مکتب اشاعره و یکی از پیشوایان بزرگ آن مکتب به شمار می‌رود و اعتقاداتی چون بدون مصلحت و حکمت بودن افعال الهی، انکار حسن و قبح عقلی و عدم ابتدای اسباب بر مسببات را سرلوحه افکار و بینش‌های خود می‌داند، علم کلام را که بر عقاید اشعری بنیان نهاده و با اصرار از آن دفاع می‌کند، بر روش فلسفه تدوین نمود و مسائل فلسفه را با این علم در آمیخت. شاهکار کلامی وی، تفسیر قرآن اوست که آن را بر مشرب و مذاق عقلی تدوین نموده است. به عبارتی وی اعتراضات مخالفین را در تفسیرش با تمسک به اصول عقلی پاسخ می‌دهد، نه اینکه به صرف نقل و روایت اکتفا کند (شبلی نعمانی، ۱۳۸۶، ص ۶۲-۵۶). وی ذیل آیه «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الذِّينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره، ۶۵) با تمایل به پذیرش مسخ شدن روحی و جسمی یهودیانی که قرآن به آنان اشاره می‌کند، مدعی است که با وجود امکان حمل آیه بر ظاهرش، نیازی به تأویل نمی‌ماند؛ هرچند نظر مجاهد - صرف تحقق دگرگونی روحی - در آیه را دیدگاهی دور از حقیقت نمی‌داند (رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۴۱).

از جمله اشکالات مطرح بر دیدگاه مسخ جسمانی و روحانی آن است که آنچه این دیدگاه مطرح می‌کند، اعدام و ایجاد است؛ زیرا انسان این شکل و هیكلی است که مشاهده می‌شود، و اگر در این ترکیب قرد ایجاد شود، اعدام انسان صورت می‌گیرد؛ یعنی خدا أعراضی که به اعتبار آن، اجسام انسان وجود یافته است و این أعراض قوام‌دهنده و شاکله وجود جسمانی انسان هستند را محو و نابود، و أعراضی که به آن اعتبار قرده وجود و هستی می‌یابد را خلق نموده است. بنابراین مسخی تحقق نیافته است: «و بالجمله یكون إعداماً و إیجاداً و لا یكون مسخاً» (همان). فخر رازی در جواب این اشکال می‌نگارد: این هیكل محسوس^۱ انسان نیست، بلکه انسان امری ماورای این شکل ظاهری است؛ چراکه این انسان گاه بعد از لاغری چاق می‌شود و به عکس. پس اجزا متبدل می‌شوند، اما شخص بعینه باقی است، و این نشان‌دهنده آن است که این هیكل^۲ اصل انسان نیست (همان). به عبارتی انسانیت انسان در گرو آن نیست، همچنان که فلاسفه نیز بر این باورند.

به‌هرحال فخر رازی بر این باور است که اگر قبول نمودیم انسان دارای دو ساحت است، بر هر مبنایی که بر این بنیان بنا شده باشد، می‌توانیم ظاهر آیات را بر تحقق مسخ ظاهری و باطنی مورد قبول قرار دهیم (همان، ص ۵۴۲؛ رک به: سمیح دغیم، ۲۰۰۱، ص ۷۰۸).

بررسی محتوای روایات

روایات در تحلیل و تفسیر آیات مسخ نقش مهمی ایفا نموده‌اند؛ از این‌رو نگاهی به روایات مسخ در این پژوهش ضرورت می‌یابد.

سیوطی در **الدر المنثور** روایاتی که دلالت بر بقای نسل مسخ‌شدگان دارد را نقل نموده، همان‌گونه که روایاتی در تأیید نابودی کامل آنها آورده است (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۷۶). طبق برخی روایات، مردمان آن دیار سه دسته بودند: گروهی مرتکبان معصیت، گروهی بازدارندگان از نافرمانی دستور الهی و گروهی که رفتار نهدی‌کنندگان را بی‌فایده می‌دانستند؛ از این‌رو دست به هیچ اقدامی نمی‌زدند و سکوت می‌نمودند. از این سه گروه تنها گروه ناهی دچار عذاب نشدند و دیگران در خانه خود به قرده تبدیل شدند، به‌گونه‌ای که گروه نهدی‌کننده را می‌شناختند (همان، ج ۳، ص ۱۳۸).

در کتاب **البرهان فی تفسیر القرآن** روایتی آمده که به شرح این داستان پرداخته است. در این روایت آمده: مردم آن دیار به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته کسانی که به مخالفت دستور الهی همراه با حيله و نیرنگ دست زدند و گروهی که با آنها مخالفت نمودند و آنها را به کناره‌گیری از مخالفت دستور خداوند توصیه نمودند. گروه دوم آنگاه که واکنش خویش را بی‌تأثیر دیدند، تصمیم به کناره‌گیری از دسته اول نمودند؛ از این‌رو به قریه و مکانی نزدیک آن مکان منتقل شدند؛ چراکه از عذاب الهی بیم داشتند. فردای روز مهاجرت این گروه، دیگر انسانی در آن قریه باقی نمانده بود، بلکه همگی قرده شده بودند. طبق روایت مذکور، کسانی که مسخ شده بودند، دیگران را می‌شناختند و آنگاه که از آنها سؤال می‌شد تو فلانی هستی، با گریه و حرکت سر آن را تأیید می‌نمودند. آنها سه روز بر این منوال بودند تا باران و باد آنها را در دریا ریخت و همگی نابود شدند. در این روایت تأکید شده است که آنچه از حیوانات شبیه آنها می‌بینیم، از نسل آنها نیستند (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۲۵).

این‌گونه روایات بر وقوع مسخ جسمی و ظاهری اهالی آن دیار تصریح ضمنی می‌نمایند. طبق برخی روایات، انسان‌های مسخ‌شده سبزه‌گروه‌اند که از جمله آنها «اهل‌السبت» می‌باشند. این روایات دلیل تحریم خوردن از گوشت قرده و همچنین خنزیر را ممسوخ بودن آنها و عبرت گرفتن از آن ماجرا بیان می‌دارد (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۷).

علامه مجلسی در جمع‌بندی روایات، با طرح ابتدایی این مسئله که وجه امتیاز انسان از حیوانات را چه می‌دانیم، می‌نویسد: اگر امتیاز نوع انسان را به هیكل و شکل و هیئت او بدانیم و معتقد شویم مسخ جسمانی محقق شده است، انسان مسخ‌شده پس از مسخ دیگر انسان نخواهد بود، بلکه میمون و خوک است؛ اما در صورتی که امتیاز انسان از سایر حیوانات را به روح مجرد یا ساری در بدن او بدانیم - که علامه همین دیدگاه را صحیح می‌داند - در این فرض، انسانیت مسخ‌شدگان با مسخ باقی خواهد ماند و از بین نمی‌رود (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۳). وی مستند این تفسیر را دو روایت ذیل می‌داند:

از امام محمد باقر (ع) روایت شده است: «گروهی از اهل یهود که از آنها جدا شده بودند، هنگامی که پس از مسخ وارد منطقه خود شدند، مسخ‌شدگان نزدیکان خویش را که انسان بودند، شناختند، اما انسان‌ها اقوام خود را که به میمون تبدیل شده بودند، نمی‌شناختند. پس به قوم خود گفتند: آیا شما را نهی نکردیم؟» (همان). در تفسیر امام حسن عسکری (ع) نیز آمده است: «خداوند همه آنها را به میمون تبدیل کرد و دروازه شهر بسته ماند، به نحوی که نه کسی خارج گشت و نه هیچ کسی وارد شد و این مطلب به گوش سایر مردم رسید. آنها اطراف شهر جمع شدند و متوجه شدند تمام مردان و زنان به میمون تبدیل شده، در هم موج می‌زنند. تماشاکنندگان آنها دوستان و نزدیکان خود را می‌شناختند و به آنها می‌گفتند: آیا تو فلانی هستی؟ او در حالی که می‌گریست، با سرش اشاره می‌کرد، آری». (امام حسن عسکری (ع)، ۱۴۰۹، ص ۲۶۹-۲۶۸).

چنان‌که گذشت، علامه مجلسی بر این باور است که این دو خبر دلالت می‌کنند بر اینکه گروه مسخ‌شده از بنی اسرائیل، انسانیت خویش را - که عقل و شعور نشانه آن است - از دست ندادند، گرچه قادر بر تکلم هم نبودند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۴).

پس از تبیین مسخ و بررسی و مقایسه دیدگاه‌های مطرح ذیل آیه مسخ، سؤالاتی بر این مسئله مترتب می‌گردد که نیازمند بررسی و پاسخ می‌باشد.

سرانجام مسخ‌شدگان

آیا مسخ‌شدگان یهود نابود شدند یا بازگشت برخی حیوانات که دیده می‌شوند، به مسخ‌شدگان است و از نسل آنها شمرده می‌شوند؟

اهل تناسخ می‌پندارند برخی حیوانات مثل سگ و خوک و میمون از انسان‌های مسموخ می‌باشند. گروهی دیگر همه حیوانات را نشئت‌گرفته از انسان می‌دانند؛ بدین‌گونه که هر نفسی ابتدا به بدن انسانی تعلق می‌گیرد؛ اگر توانست آن را با علم و عمل تکامل دهد، به عالم ملکوت تجرد می‌یابد، در غیر این صورت به بدن حیوانی مناسب با آن خُلق و خوی منتقل می‌شود و آن‌قدر در این بدن‌ها تردد می‌کند تا این هیئات از او زایل شود و با رفتن به عالم ملکوت، نجات یابد (همان). در میان پیروان شریعت مبین اسلام آن‌چنان که گزارش شده، تنها قاضی ابوبکر بن عربی معتقد بوده است که مسخ‌شدگان زندگی نموده و میمون‌ها و بوزینه‌هایی که هم‌اکنون موجودند، از نسل آن مسخ‌شدگان می‌باشند (آندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۹۸). اما جمهور مسلمانان معتقد به نابودی مسخ‌شدگان اند (ر.ک به: رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۴۱). در تفسیر **روح‌المعانی** تنها از همین نام به‌عنوان مخالف نظریه هلاکت مسخ‌شدگان یاد شده است. آلوسی در برابر این نظر، روایتی را ذکر نموده که دلالت بر این دارد که هر قومی که مورد غضب الهی قرار گرفتند، همگی نابود شده‌اند. از حضرت رسول اعظم (ص) روایت شده است: «إن الله تعالى لم يهلك قوماً أو يعذب قوماً فيجعل لهم نسلاً و إن القردة و الخنازير كانوا قبل ذلك» (الوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۸۴). مرحوم علامه طباطبایی نیز می‌نویسد: از اخبار بسیاری استفاده می‌شود هر قومی که مسخ شود، بعد از مسخ جز چند روزی زنده نمی‌ماند و به فاصله کمی هلاک می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۰۳). طبرسی نیز در رد دیدگاه فوق می‌نویسد: اگر بنا بر بقای آنها بود، باید گروهی از حیوانات را از بنی‌آدم بدانیم و از آن‌رو که کسی چنین نمی‌گوید، لازم است این حیوانات را از نسل آن مسخ‌شدگان بشماریم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۶۵).

مرحوم شیخ صدوق در این زمینه با توجه دادن و تأکید بر لزوم جدا نمودن و فاصله نهادن میان حقایق و واقعیت‌های تاریخی و کلمات و حرف مردم، معتقد است مسموخ بیش از سه روز زنده نمی‌ماند و آنچه به‌نام حیوان مسخ‌شده معروف شده، اسم مستعار بوده و به‌صورت مجازی به آنها اطلاق می‌شود. این حیوانات تنها از نظر صورت مثل مسخ‌شدگانی هستند که به‌علت عصیان

پروردگار استحقاق تغییر نعمت به صورت این حیوانات را یافتند و خداوند گوشت آنها را حرام کرد تا از آنها نفعی برده نشود و از عقوبت آنها کاسته نگردد (صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۹۵).

معجزه بودن یا نبودن مسخ یهود

یکی از مسائلی که ذیل بررسی چگونگی مسخ مطرح است، اعجاز بودن یا نبودن مسخ یهود است. پاسخ به این پرسش وابسته به دیدگاهی است که در رابطه با مسخ بیان شده است. ابن عربی که قائل به دگرگونی (نه تغییر کلی) روحی مسخ‌شدگان است، معتقد است آیات مسخ دال بر تحقق معجزه‌ای توسط خداوند نمی‌باشد. از این رو او مسخی که قرآن برای یهود بیان نموده را امری فراگیر و ممکن‌الوقوع در همه زمان‌ها می‌داند (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۹). مرحوم علامه طباطبایی معتقد است در جریان مسخ بنی‌اسرائیل، به اذن الهی معجزه‌ای تحقق یافته است و حقیقتاً برخی یهودیان در این دنیا مسخ به بوزینه شده‌اند. به باور وی تحقق چنین معجزاتی منافاتی با قانون علیت ندارد؛ زیرا مستلزم محال ذاتی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۵).

به باور صدرالمتألهین نیز جریان مسخ بنی‌اسرائیل امری خارق‌العاده بوده که در آن برخی واقعیات عالم آخرت در دنیا برای تذکر و تنبه انسان‌ها تجلی و بروز یافته است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۷۴-۴۷۳).

مسئله مسخ و انسان امروز

همان‌گونه که هر عمل موافق یک فطرت آن فطرت را رشد می‌دهد، هر عمل مخالف و ضدی نیز یک صورت ضدی در انسان نقش می‌زند که اگر این صورت ضد زیاد تکرار شود و به صورت یک ملکه درآید، آن صورت باطنی عوض شده و به صورت دیگری تبدیل می‌گردد. این یعنی انسان در درون خودش مسخ می‌شود؛ بدین معنا که آن فطرت اولی از بین می‌رود (ر.ک به: مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۳-۱۶۲). از این رو مسخ انسان امری مستمر و دائرمدار بینش‌ها و کنش و واکنش‌های او می‌باشد. از امام باقر و امام صادق (ع) در معنای آیه «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آغْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۶۵)

نقل شده که فرمودند: منظور از «ما بین یدها» نسل آن زمان و مراد از «ما خلفها» ما مسلمانان هستیم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۶۶).

آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَيَّ أَدْبَارَهَا ءَأُولَئِكَ لَعْنَتُنَا أَصْحَابِ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (نساء، ۴۷) نشانگر استمرار و زنده بودن تهدید مسخ است. مرحوم علامه طباطبایی با پذیرش ارتباط آیه مذکور با آیات قبل که در رابطه با یهودیانی است که به علت خیانت دچار لعنت خداوند شدند و در نتیجه توفیق ایمان از آنها سلب شد، می‌نویسد: ظاهر جمله «یا ایها الذین اوتوا الكتاب» افاده عمومیت می‌نماید. پس آیه تمامی اهل کتاب را پس از دعوت به کتاب جدید، تهدید می‌نماید که در صورت استکبار، دچار یکی از این دو تهدید خواهند شد:

۱. «طمس»؛ یعنی به حالتی درخواست خواهند آمد که به جهت مخالف مقاصد سعادت زندگی انسانی حرکت و پشت به سوی فطرت بشری خود حرکت خواهند نمود.
۲. گرفتار مسخ خواهند شد؛ زیرا آیه، لعنت خدا بر آنها را به لعنت درباره اصحاب سبت تشبیه نمود. پس در صورت اصرار بر مخالفت با قرآن و پیامبر خاتم(ص) مانند اهل سبت به عذاب مسخ گرفتار می‌گردند.

با این بیان، تهدید مسخ تهدیدی جدی و همیشگی است که اهل کتاب را در گذشته و حال و آینده مورد تحذیر و هشدار قرار می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۶۷).

همچنین آیه «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مِضْيَاً وَلَا يَرْجِعُونَ» (یس، ۶۷) به تهدیدی سخت و محکم نسبت به کفار در لجاجت و عناد نسبت به پیامبر اکرم(ص) تصریح دارد و آنها را به مسخ ناگهانی و یکباره تهدید می‌نماید و آن را برای خداوند قادر متعال بسیار آسان می‌داند (ر.ک به: طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۴۷۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۷۴). اما با این حال ملاصدرا معتقد است این مسخ در امت محمد(ص) صورت نمی‌پذیرد. وی دلیل این مطلب را یا به جهت عدم رسوخ صفات ردیله نفسانی در آنها تا آن حد و میزان، و یا به سبب اعتدال مزاجشان می‌داند؛ چراکه بدن‌ها و مزاج ایشان آن تحول در شکل را قبول نمی‌نماید، گرچه مسخ باطن در این امت فراوان هست؛ یعنی صورت‌های انسانی، اما باطن‌هایی که به صورت‌های مناسب با آن از ملک یا

شیطان یا صورت‌های حیوانات منتقل شده است: «کَلَّ ذَلِكْ يَخَالِفُ مَا فَطَرَ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ فِي مَقَامِ بَشَرِيَّتِهِ الطَّبِيعِيَّةِ إِذَا عَالَ أَوْ سَافَلَ» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۷۳-۴۷۰).

علامه مجلسی نیز با صدرالمتألهین در این زمینه هم‌صدا بوده و طبق فرمایش معصومین معتقد است هرآنچه در امت‌های سابقه تحقق یافته، در این امت هم متحقق خواهد شد، لکن شیوه و گونه‌اش متناسب آن می‌باشد. لذا وقوع مسخ در این امت هم امری ممکن، بلکه واقع شده است؛ اما آنچه در سایر امت‌ها تحقق یافته، مسخ قلب‌ها از فهم و درک معارف و حقایق می‌باشد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۱۷).

نتیجه

بنابر آنچه بیان گردید، روشن شد که مسخ در اصطلاح دارای معنای وسیع و گسترده‌ای است که شامل تنزل روحی انسان تا عقیده به تغییر روح و جسم انسان می‌گردد. تفاوت اصلی مسخ و تناسخ نیز بازگشت به جدا شدن، انتقال و جابه‌جایی روح از بدن یا عدم آن و به تعبیر ملاصدرا اتصال و انفصالی است که یکی را موجه و دیگری را محال می‌نماید.

دیدگاه‌های مطرح‌شده درباره مسخ را به سه گروه اصلی می‌توان تقسیم نمود: مسخ ظاهری، مسخ نفس و روحی و مسخ ظاهر و باطن انسان. این تقسیم‌بندی بر معیار کیفیت تحقق مسخ استوار است. آنچه وجه مشترک تمامی نگاه‌ها به‌عنوان مبنا مورد قبول واقع شده، اعتقاد به ساحتی ورای ظاهر و جسم انسان است که از آن می‌توان به باورمندی وجود روح در انسان تعبیر نمود. همچنین وجود فطرتی پاک و خدایی برای انسان در دیدگاه‌های مطرح‌شده قابل‌پردازش است.

وجه اشتراک تمامی اقوال مطرح‌شده - با وجود تهافت و اختلاف ظاهری که در آنها مشاهده می‌شود - به تنزل سطح روحی انسان‌های مسخ‌شده در حد نفس حیوانی (در رفتار و عمل) برمی‌گردد. این باور خود با عقیده به وجود مدارج مختلف برای روح انسان و امکان دگرگونی و تحول در آن به سمت تعالی یا نزول پیوند می‌یابد. هرچند چنان‌که گذشت، شدت سقوط یا جابه‌جایی کامل در مقام تنزل، میان اندیشمندان اسلامی مورد اتفاق نیست. بر همین اساس دانسته می‌شود که انسان گرچه از نظر جسمی مسخ نگردیده و تبدیل به یک حیوان نشود، اما

به یقین از نظر روحی و معنوی این امکان در او فراهم است که با مسخ خُلق و خوی در ردیف عالم حیوانی قرار گیرد. مراد از این گفتار آن است که گناه و طاعت هردو بر روح اثر می‌گذارد. در صورتی که انسان عملی را که با طبیعت یک حیوان دیگر مشابهت دارد، نه با طبیعت انسان و در واقع یک عمل ضد انسانی را تکرار کند، کم‌کم صورت معنا و صورت باطن او تغییر می‌یابد. مسخ برخی یهودیان که در قرآن کریم بیان گردیده است، از همین نوع مسخ می‌باشد.

نکته پایانی اینکه، مسخ مورد اشاره در قرآن را می‌توان معجزه‌ای الهی تعریف نمود؛ همان‌گونه که می‌توان عدم پیوند میان این دو را ادعا کرد و اعجاز را به مسخ مربوط ندانست. این امر به نوع تلقی و نگاه به چگونگی و مراحل تحقق مسخ بستگی دارد. تجلی کامل این واقعیت در قیامت، امری مورد پذیرش است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- آندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، **البحر المحیط فی التفسیر**، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- ابن‌اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، تحقیق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، **المبدأ و المعاد**، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ابن‌عربی، ابوعبدالله محیی‌الدین محمد، **تفسیر ابن‌عربی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- امام حسن عسکری (ع)، **تفسیر امام عسکری (ع)**، قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ق.
- ایازی، سید محمدعلی، **شناخت‌نامه تفاسیر**، رشت: کتاب مبین، ۱۳۷۸.
- بحرانی، سید هاشم، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- تفتازانی، سعدالدین، **شرح المقاصد**، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.

- حسینی اردکانی، احمد بن محمد، **مرآت الاکوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا)**، تصحیح عبدالله نورانی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
- سمیع دغیم، موسوعه مصطلحات الامام فخرالدین الرازی، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ۲۰۰۱م.
- سیوطی، جلال الدین، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- شاکر اشتیجه، محمدتقی و حسن محمدی احمدآبادی، "بررسی معرفت پیشین الهی از نگاه مفسرین"، **فصلنامه علوم اسلامی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه، شماره ۲۰، ۱۳۸۹.
- شبلی نعمانی، محمد، **تاریخ علم کلام**، ترجمه محمدتقی فخر داعی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۶.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، **تفسیر القرآن الکریم**، ج ۲، قم: بیدار، ۱۳۶۶.
- _____، **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.
- _____، **رساله سه اصل**، تهران: دانشگاه علوم معقول و منقول تهران، ۱۳۴۰.
- _____، **الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة**، مشهد: مرکز الجامعی للنشر، ۱۳۶۰.
- _____، **مفاتیح الغیب**، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **الخصال**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- طباطبایی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
- طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق احمد قصیر عاملی، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- علم الهدی، سید مرتضی ابوالقاسم علی بن حسین، **رسائل الشریف المرتضی**، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۲، قم: هجرت، ۱۴۱۰ ق.
- فیاضی، غلامرضا، علم النفس فلسفی، تحقیق محمدتقی یوسفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
- فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، بی جا: بی نا، بی تا.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ، تهران: صدرا، ۱۳۷۰.